



## ساختار شناسی دو حزب اصلی آمریکا

شاخه ناسیونالیست آمریکا، متبلور در موجودیت واراده حزب جمهوریخواه، هنگامی که مصلحت ملی اقتضای کند، رأی و تصمیم قاطع خود را به سود کشور و مصلحت ملی اتخاذ می‌کند و به اجرا می‌گذارد.

برای شناسایی ماهیت این سنت سیاسی باید به شناسایی ساختار سیاسی این دو حزب پرداخت. حزب جمهوریخواه که از روشنفکران ملی آمریکا در ۱۸۴۵ تشکیل شد، پس از حزب فدرالیست، (که از سال ۱۷۸۹ تا سال ۱۸۰۰ در جامعه‌ی سیاسی این کشور فعالیت داشت)، و حزب جمهوری خواهان دموکراتیک (۱۸۰۱-۱۸۲۵) سومین تجمع سیاسی آمریکا به شمار می‌رود. حزب جمهوریخواه چنانکه برنارد. س. کوین می‌گوید، دارای گرایش تند ملی است و پیش از هر مقوله دیگر به مصالح ملی کشور توجه دارد، و در جریان اختلافات آمریکا با کشورهای دیگر، و از جمله انگلستان، تصمیماتش با توجه به مصالح ملی کشور اتخاذ می‌شود. جنگ کانال سوئز (۱۹۵۶) که در جریان آن حزب جمهوریخواه حاکم، به مقابله با متحدین اروپایی خود (انگلیس و فرانسه) و به سود مصر عبدالناصر پرداخت؛ اما حزب دموکرات، که انگلستان به منظور حفظ مصالح خود در آمریکا تأسیس کرد، و به استثنای کندی‌ها اعضای دیگر این حزب از اراده انگلستان تمکین می‌کنند) نمونه بارزی از مواضع اصلی این حزب است.

با این اوصاف، اکنون این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که: درحالی‌که امروزه بین صهیونیسم و انگلستان بر سر سلطه بر خاورمیانه عربی از ۱۹۶۷ تنازعی این چنین خونین آغاز شده است، چرا از بیل کلینتون فیلو انگلیس گرفته تا ال‌گور هم مشرب کلینتون با استمالت از صهیونیسم و اسرائیل و کزینش

شد، در بین قیام کنندگان گرایشی، اگرچه ضعیف وجود داشت مبنی بر ضرورت حفظ علایق با انگلستان (میهن مادر) که این تمایل، اراده جامعه آمریکا راهمواره مشروط و سست کرده است؛ و اگرچه آمریکا به مانندکانادا عضو کامنولث (کشورهای مشترک‌المنافع انگلستان) نیست، اما سوابق فرهنگی و علایق تاریخی مشترک، همواره اراده ملی آمریکا را در تصمیم‌گیری‌های حیاتی، آنجا که به مصالح انگلستان مربوط می‌شود متزلزل کرده است. تاریخ روابط بین‌الملل، مشحون از این گونه لغزش‌هایی است که دامنگیر جامعه سیاسی



آمریکا شده است.

طی دو جنگ جهانی اول و دوم، صدها هزار آمریکایی پیش‌مرگ انگلستان شدند و میلیاردها دلار از ثروت ملی آمریکا، برای استمرار حیات بریتانیای کبیر پایمال شد! (در هر دو جنگ جهانی، حزب حاکم، دموکرات بود!)

اما آنچه که در رابطه با این نوشتار اهمیتی چشمگیر دارد این است که: علی‌رغم اتحاد استراتژیک موجود بین آمریکا و انگلستان،

بسیاری از ایرانیان - و حتی افراد تحصیلکرده و علاقمندی‌داند پیروزی یکی از دو حزب جمهوریخواه یا دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری این کشور، باعث تغییرات عمده در سیاست خارجی این کشور و از جمله سیاست واشنگتن در قبال ایران می‌شود. اما کمتر کسی است که از علل واقعی این روند آگاهی داشته باشد.

نوشته زیر می‌کوشد با واکاوی درونی‌ترین و نهانی‌ترین لایه‌های تمایلات و ایدئولوژی‌های حاکم بر ساختار این دو حزب، خواننده را با ریشه‌های رفتاری این دو حزب آشنا سازد.

\*\*\*

دکتر عبدالصاحب یادگاری

برای شناسایی ماهیت و نقش احزاب در جامعه سیاسی آمریکا، باید به این پندار مطروحه در این جامعه سیاسی توجه داشت که نظام سیاسی دموکراتیک، بدون احزاب سیاسی مفهومی ندارد. پس حکومت حزبی را در این جامعه می‌توان به عنوان شاخص اصلی نظام سیاسی مستقر در این کشور تلقی کرد. به این پندار معمول در این جامعه سیاسی انتقاداتی مطرح شده است که جیمز مدیسن یکی از آن منتقدین است. مدیسن عقیده داشت که تشکل‌های سیاسی چیزی نیست سواى کانون‌های فتنه و توطئه، که گهگاه مصالح ملی را نیز زیر پاگذارده و منافع کشورهای دیگر را بر منافع ملی آمریکا ترجیح می‌دهند. (۱)

اگر به دقت به تاریخ سیاسی آمریکا نگاه کنیم می‌توانیم اصالت عقیده مدیسن را درک کنیم.

از ابتدای قیام مردم کلنی‌های سیزده‌گانه آمریکا در ۱۷۷۶ (که بعدها به ایالات موسوم

یک کلیمی، به عنوان معاون الگور، حزب دموکرات جانب اسرائیل را گرفته است؟ در پاسخ باید متذکر شد که: صحنه سیاسی آمریکا، آنچنان به ویروس جهل سیاسی آلوده است که حتی کلیمی‌های آمریکایی مدعی هوشیاری نیز، نمی‌توانند به عمق بازی‌هایی که مبتکر آن انگلستان است، پی برند!

مناخیم بگین عضو حزب لیکود و نخست وزیر اسرائیل نیز درحالی پیمان صلح کمپ دیوید را امضاء کرد که نمی‌دانست خودوی پای سندی را صحنه می‌گذارد که درآینده بر اثر آن، بنا است کشوری با نام فلسطین در همسایگی اسرائیل ایجاد شود، که هدف غائی آن کندن گور اسرائیل است؛ و این اسرائیلی و امثال او نتوانستند بفهمند که مطرح‌کننده قطعنامه متارکه جنگ بین اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷ همان دولتی بود که در ۱۹۱۷ تأسیس‌کنون ملی یهود را با عنوان اعلامیه بالفور مطرح کرد. در آن تاریخ هدف استراتژیک انگلیس در خاورمیانه عربی ایجاد یک دولت یهودی بود که منافع انگلیس را پاسداری کند، اما چون در ۱۹۶۷ وزیر خارجه وقت اسرائیل، اباابان، دو هدف استراتژیکی سیاست خارجی اسرائیل: مشارکت اسرائیل در نفت کشورهای عرب و ایجاد یک بازار مشترک از سوی اسرائیل و کشورهای عرب (که به مثابه طرد نفوذ انگلیس و فرانسه به شمار می‌رفت) را اعلام کرد، روابط انگلیس با اسرائیل دچار تیرگی شد. (۲)

آری در ۱۹۶۷ مطرح‌کننده قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت که یکی از مفاد آن تأسیس‌کنون ملی فلسطین بود، باز هم یک انگلیسی با نام لرد کارادون بود! و آن گونه که آمبروز در کتاب خود می‌گوید: هدف ایجاد یک ناسیونالیسم کاملاً متشکل و متعصب فلسطینی بود. (۳) میانجی و امضاءکننده سوم آن قطعنامه هم جیمی کارتر (رئیس بزرگترین لژ فراماسونری آمریکا) بود. از همین تاریخ بود که اسرائیل با احساس انزوا در اروپا، به تدریج محور اصلی فعالیت‌های سیاسی خود را، با کسب تأیید ایالات متحده، از اروپا به آمریکا انتقال داد، و جانسون که با ترور جان اف. کندی در ۱۹۶۳، دیپلماسی تأیید جدی آمریکا را از مصر جمال عبدالناصر سلب کرده بود تحت تأثیر گروه فشار صهیونیست، به پان

عربیسیم، به عنوان پدیده‌ای ضعیف و غیرقابل اعتماد، پشت کرد؛ و اسرائیل را در خاورمیانه به عنوان عمق استراتژیکی خود و سنگر مقدم دفاع از مصالح خود در خاورمیانه برگزید. (۴) البته پیش از این تاریخ نیز، یعنی در دوران حاکمیت اراده جان اف. کندی بر کاخ سفید، رئیس‌جمهور آمریکا، در جریان ملاقاتی که بین وی و گلدامایر، نخست وزیر وقت اسرائیل رویداد، با تأکید بر مسئولیت ایالات متحده در دفاع از تمامیت ارضی و استقلال اسرائیل، این جمله پرمعنا را که بیانگر ماهیت سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا است بیان کرد: **تاکنون تنها انگلستان بود که ایالات متحده آمریکا، آن را تنها متحد استراتژیک خود در جهان تلقی می‌نمود، و خود را، به طور مستمر، موظف به دفاع از کیان و موجودیت آن کشور در برابر دشمنان مکلف می‌دانست.**

## یهودیان و ایرلندی

### تبارهای آمریکا بی‌آنکه

### خودبدانند، بازیچه نیت

## پنهانی دموکراتها و

### در نتیجه امپراتوری

### فخیمه انگلیس

### بوده‌اند و هستند

اما از این تاریخ اسرائیل نیز از همین امتیاز برخوردار می‌شود، و ایالات متحده آمریکا خود را مکلف به سرکوب هر کشوری که خواستار تهدید یا نابودی اسرائیل باشد، می‌داند. (۵)

با ترسیم این نمودار سیاسی از ماهیت سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، می‌توانیم به مشکلی که از ۱۹۶۷ (سال احساس استقلال اراده اسرائیل از انگلستان) دامنگیر ایالات متحده آمریکا شده است، پی بریم.

من با صراحت اعلام می‌کنم که گره کور خاورمیانه مسأله‌ای نیست که دامنگیر ساکنان محلی آن، یعنی فلسطینی‌ها، اردنی‌ها، سوری‌ها و یامردم کشورهای شرق سوئز باشد، بلکه این

پدیده پیچیده ابعادی بسیار گسترده دارد، که گاهی عوارض آن به صورت انفجار در ایرلند، با کمک صهیونیسم و به عنوان دهن کچی به انگلستان، مطرح می‌شود، و زمانی در خلیج فارس، به صورت بحران و حتی جنگ و زمانی در خاور دور، با اقدام میلیاردر صهیونیست جورج سروس که به مثابه هشدار در صهیونیزم برای مراکز مالی کشورهای جنوب شرقی آسیا، (که اخیراً وزیر دفاع اندونزی، از کابینه جایگزین حکومت آمریکا گرای سوهارتو، آمریکا را امپریالیست خوانده است!) به شمار می‌رفت.

## هژی که مفلوق انگلیس است!

از جمع‌بندی مطالب بالا می‌توان این نتیجه را گرفت که جنگ سرد دیگری در جهان جریان دارد، با این تفاوت که این بار طرف مقابل روسیه شوروی نیست، بلکه اروپاست، اروپا به رهبری باز هم انگلستان، کشوری که نمی‌خواهد از سکوی قدرت جهانی پایین آید، و می‌خواهد همچنان، به عنوان کشور موازنه دهنده در جهان و هدایتگر روابط بین‌الملل، آنچنان که سابقاً بود باقی بماند.

جنگ سرد امروزه با تصویری که در بالا از روابط بین‌الملل ترسیم کردم، جنگ صهیونیسم با انگلوساکسون است، با این تفاوت که در شاخه آمریکایی ملل ساکسون، صهیونیسم نفوذ فراوانی دارد و حاضر نیست، از دستاوردهایش بکاهد، و یا استراتژی واقعی خود (از نیل تا فرات) را فراموش کند.

در رابطه با جنگ پنهانی و گهگاه علنی صهیونیسم با انگلستان و متحد استراتژیکی آن فرانسه (از سقوط ناپلئون بوناپارت تاکنون، که در خاورمیانه این دو کشور اروپای غربی، متحداً، همسو حرکت کرده، و لذا چرچیل در فردای جنگ جهانی دوم علیرغم مخالفت روزولت، به فرانسه جایگاه و نقش مهمی از جمله حق و تو در شورای امنیت در روابط بین‌الملل بخشید)، باید گفت که: صحنه سیاسی آمریکای تنها ابرقدرت جهان، به آوردگاه زورآزمایی انگلیس و اسرائیل بدل شده است! هنگامی که در سنای آمریکا بر سر مسأله خانم لویسکی جنجال آفرین، در رابطه با رئیس‌جمهور بیمار جنسی مشاجره‌ای علنی صورت گرفت، و عده‌ای از سناتورها فریاد می‌کشیدند: بگذارید این غده سرطانی (بیل کلینتون) را از کاخ سفید

ایرلند را در اسارت دارد!!

## استراتژی آینده جمهوری فوآهان

حال که از سیمای جامعه سیاسی آمریکا تصویری این چنین عریان ارائه کردیم لازم است به ارائه استراتژی حزب پیروز در انتخابات اخیر آمریکا نیز بپردازیم.

این درست است که مهمترین عامل جذب افکار عمومی در انتخابات سیاسی آمریکا شرایط داخلی و اوضاع اقتصادی - مالی است، از جمله سطح اشتغال، میزان مالیات ها، سطح قیمت کالاها به ویژه کالاهای مصرفی طبقه دوم و سوم؛ اما امروزه و بنابه گفته هانتینگتون «جهان به صورت دهکده ای درآمده» و حساسیت آمریکا به منابع نفت و گاز و مواضع استراتژیک و رقبای در حال خیزش (اروپا، ژاپن، و اخیراً چین که در دهه آینده کشور اخیر مانع عمده ای در برابر صادرات آمریکا خواهد شد) موجب شده است تا رهبران آمریکا برخی از نقاط مهم را در جهان به عنوان مراکز حیاتی آمریکا معرفی کنند، به نحوی که نتوانند از آن منابع، موقعیت و مراکز چشم پوشند.

از سوی دیگر، با توجه به اصالت تئوری سیاست قدرت در روابط بین الملل، پتانسیل، هنگامی که به اوج می رسد، چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ روانی به دنبال اعمال اراده است، که این اعمال قدرت یا اراده، به دو طریق امکان پذیر است، یا تمکین سایرین از صاحب قدرت (از طریق مسالمت آمیز) و واگذاری امتیازات و یا از راه اقدام نظامی؛ که دو جنگ جهانی اول و دوم، دو تجربه تاریخی از این دست به شمار می رود.

هنگامی که پتانسیل نظامی یک کشور به مرحله ای از تکامل نظامی برسد که سلاح هایی مافوق پیشرفته ای در اختیار داشته باشد، حتی اگر نظام سیاسی آن کشور بر مبنای به اصطلاح دموکراتیک و تقسیم قوا و نظارت مردم استوار شده باشد، آن پتانسیل انگیزه های برتری طلبی و احساس سلطه و ضرورت سروری را در جهان برای جامعه سیاسی آن کشور ایجاد می کند.

هنگامی که یک عضو بلند پایه وزارت خارجه آمریکا صریحاً اعلام می کند: آمریکا به دلیل برخورداری از قدرت برتر در جهان و توان سرکوب هر معترض و کسب جایگاه تنها

مصاحبه ای پرده از توطئه های انگلیس در خاورمیانه برداشت، این بار میلیون با آگاهی بیشتر و تبلیغاتی مؤثرتر گام به صحنه مبارزات انتخاباتی گذاردند. اما این بدان معنا نیست که ناسیونالیست های آمریکا به طور کامل در برابر نفوذ انگلیس دچار انفعال و خود باختگی هستند. اصولاً هر کتاب سیاسی یا مقاله دانشگاهی که از سوی اساتید دانشگاه های آمریکا یا محققین سیاسی این کشور تألیف و بخش می شود، علاوه بر هدف آگاهی بخشی، هدف دیگری را که مکمل هدف نخستین است دنبال می کند؛ موضع گیری.

به طور مثال کتاب «هیچکس جرات ندارد» (۲)، یا کتاب «کمیتة سیصد» که در داخل آمریکا با تیراژهای بالایی منتشر شدند. (از جمله از کتاب نخست ده میلیون نسخه از آن به فروش رسید و نیز کتاب مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، که راز پتانسیل عظیم ناسیونالیسم آریایی - ایرانی را برملا نمود)؛ به جامعه سیاسی آمریکا پیام هایی آگاهی بخش داده است، به نحوی که آن جامعه به تدریج بتواند، با شناسایی حقایق سیاسی جامعه آمریکای اسیر در قید امپریالیسم انگلستان، خود را از سنت وابستگی به سیاست های توطئه آمیز حکومت لندن آزاد سازد.

در آستانه انتخابات آمریکا رابرت مردوک کلیمی، با پرداخت پنج میلیارد دلار و خرید بخش مهمی از رسانه های گروهی آمریکا، از جمله شبکه های مهم خبری و مراکز تلویزیونی، عملاً به فعالیت های تبلیغاتی - حزبی پرداخت. آیا سرمایه گذاری اخیر مردوک صهیونیست با اشاره کانون های صهیونیستی، که این بار هویت واقعی حزب دموکرات انگلیس کرا را مورد شناسایی قرار داده اند صورت گرفته است تا به تبلیغ به سود حزب جمهوریخواه ملی گرا بپردازند؟!

کلیمی های آمریکا، بسان چهل و پنج میلیون آمریکایی های ایرلندی تبار، سنتاً به حزب دموکرات رأی می دهند، غافل از این که حزب دموکرات محصول اراده انگلستان است و مدافع مصالح انگلستان در آمریکا. اقلیت ایرلندی تبار مقیم آمریکا هنوز نمی دانند که وابسته و عضو حزبی هستند که، ذاتاً خادم مصالح انگلستان بوده است، یعنی عامل کشوری که بیش از هشتصدسال است که

طرد کنیم، یکی از اعضای برجسته سنای آمریکا که بسان جیمی کارتر و بیل کلینتون عضو لژ فراماسونری آمریکا است، یعنی سناتور ببرد (رهبر جناح دموکرات در مجلس سنا)، اعلام می دارد: خواهشمندم رسیدگی به این مسأله را با آرامش انجام دهید؛ که از دیدگاه محققین سیاسی چیزی سواى یک پیام با این مضمون نبود: بیل کلینتون تا پایان دوره ریاست جمهوری باید همچنان در کاخ سفید بماند!

صهیونیسم در آمریکا از پتانسیل فراوانی برخوردار است، اما انگلستان نیز نفوذی بسیار گسترده دارد، به نحوی که حتی رهبران این کشور نمی توانند آن را تصور کنند.

در اثنای انتخابات سال ۱۹۹۱ آمریکا، جرج بوش، رئیس جمهور وقت، که استمرار اراده ریگان و حزب جمهوریخواه بود، و اینان بودند که شوروی را به زانو درآوردند، بدون شناسایی دقیق عمق نفوذ انگلستان در کشور و جامعه خود در پاسخ به این سؤال که: به تصور شما، کدامیک از شما انتخاب خواهید شد، شما یا بیل کلینتون؟ اعلام کرد: **بیل کلینتون حتی از سگ من، بابی، حقیرتر است!** غافل از این که اراده امپریالیسم انگلستان در صحنه سیاسی آمریکا نیرومندتر از اراده ملی آمریکا است! و انگلستان، میلیاردر فراماسون، راس پیرو، را به صحنه سیاسی آمریکا اعزام کرد و راس پیرو با کمک فراماسون های دیگر آمریکا، آراء دست راستی های هوادار حزب جمهوریخواه را به خود جلب کرد و حزب اخیر را در انتخابات به شکست کشاند!

آدولف هیتلر، در رابطه با سرنوشت انگلستان، سخنی دارد، که به عقیده من، باید به مثابه یک پیش بینی تاریخی تلقی شود: **تنها قدرتی که امپریالیسم انگلستان را سرانجام به زانو درمی آورد شاخه ای است از انگلوساکسون.** این گفته هیتلر نشانگر آینده نگری او است در رابطه با مناسبات دو کشور آمریکا و انگلیس.

اما هشت سال شکست که دامنگیر میلیون آمریکا شد، و در طی آن ناسیونالیست ها به ماهیت توطئه های انگلیس کم و بیش اذعان کردند و هلمز عضو حزب جمهوریخواه و رئیس کمیته خارجی سنای این کشور طی

اگر قدرت در جهان، می‌تواند اراده خود را بر جهان اقتصاد و سیاست تحمیل کند، اما بیل کلینتون با این امر مخالفت می‌کند. این چیزی نیست سواى هوشیاری شاخه ناسیونالیست جامعه آمریکا؛ که اگر در ۱۹۹۱ با صف بندی فراماسون‌های این کشور و مطرح کردن شعار «سیاست همکاری همه جانبه با اروپا» مانع سقوط امپراتوری‌های انگلیس و فرانسه شد، اما این بار، وزیر فشار پنتاگون و صاحبان قدرت مالی و صنایع نظامی مصمم به تحمیل اراده خود شده است.

حال با توجه به مطالب بالا و جایگاه مهم خاورمیانه در استراتژی خارجی آمریکا ببینیم: اگر حزب جمهوری خواه در انتخابات اخیر پیروز شود، چه نتایجی را دامنگیر خاورمیانه خواهد کرد.

به منظور تبیین درست مطلب، مقدمتاً باید به این گفته جورج بوش منتخب، در جریان انتخابات آمریکا، اشاره کنم، که «در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، در روابط بین‌المللی، تحولی بنیادی ایجاد خواهم کرد!»

اگر خوانندگان در جریان حوادث اواخر دهه هشتاد بوده باشند، یعنی آن هنگام که جنگ دریایی فالکلند (مالویناس) برپا بود، و ژنرال کالتیری بر آرژانتین حاکم بود، و حزب جمهوری خواه آمریکا و شخص ریگان و معاون وی جورج بوش در کاخ سفید حضور داشتند، می‌دانند که، بنا بود، ژنرال آرژانتینی ناسیونالیست، با اشغال جزایر آرژانتینی فالکلند، تفکر ناسیونالیستی را در آمریکای لاتین جایگزین تفکر کمونیستی، به رهبری کوبا، (که پس از شکست انگلیس و فرانسه در جنگ کانال سوئز ۱۹۵۶ دکتر فیدل کاسترو رئیس‌جمهور شد) کنند؛ یعنی همان سناریوی که در به اصطلاح خاورمیانه عربی به وسیله حزب جمهوری خواه آمریکا به رهبری آیزنهاور-دالس در ۱۹۵۴، یعنی دو سال پس از کودتای عبدالناصر پیاده شد، در آمریکای لاتین به اجرا درآمد که همین سناریو در ۱۹۶۰ بنا بود در ترکیه به اجرا گذارده شود و سرهنگ تورکوش به عنوان جمال عبدالناصر ترکیه در موضع قدرت جای گیرد و به اصطلاح پان‌تورکیسم، اما این بار نه به وسیله انگلستان بل به وسیله

آمریکاعملی شود که ژنرال جمال گورسل، برگ برنده انگلستان در ترکیه پیش‌دستی کرد ...، اما خانم تاجر با سفر خود به آمریکا و انجام دیدارهایی از دوستان! ریگان را از اجرای برنامه خود در آمریکای جنوبی منصرف کرد و البته قرار شد که انگلیس در مقابل عقب‌نشینی ریگان از دیپلماسی خود در رابطه با آمریکای لاتین به رهبری آرژانتین و ژنرال گالتیری، به صهیونیسم در خاورمیانه امتیازاتی بدهد، (اگرچه نداد!) و به همین منظور ژنرال هیگ (وزیر خارجه وقت آمریکا) خانم تاجر، نخست‌وزیر وقت انگلستان را دشنام داد. خانم تاجر در جریان جنگ فالکلند گفته‌ای پرمعنا ایراد کرد

## در حالی که جمهوری خواهان

### به منافع ملی آمریکائیان

### متعهدند، دموکراتها

### سیاست خارجی کشورشان

### را برپایه تأمین

### منافع انگلیس

### سازماندهی می‌کنند

که ذکر آن در اینجا مناسب است:

این پارهدف انگلستان است!

اما حکومت لندن این دفعه نیز از طوفان گریخت، طوفانی که بنا بود پس از شکست انگلستان در جنگ کانال سوئز (۱۹۵۶) به تدریج طومار حاکمیت بریتانیای کبیر را بر روابط بین‌الملل ببندد.

برای کسب پاسخ این سؤال که استراتژی آمریکای حزب جمهوری خواه در رابطه با خاورمیانه چه خواهد بود؟ باید به این گفته معمرالقذافی رئیس‌جمهور لیبی در فردای شکست حزب جمهوریخواه در ۱۹۹۱ که به ریاست جمهوری بیل کلینتون انجامید، توجه کرد: «جورج بوش یک چنگیزخان دوم بود و ما از سقوط حزب جمهوریخواه و شکست جورج بوش در انتخابات آمریکا خرسند هستیم!» و ملک حسن پادشاه وقت مراکش در جریان اشغال کویت از سوی عراق، خطاب

به صدام حسین اعلام کرد: «در صورت استمرار اشغال کویت، عراق تجزیه خواهد شد و بناست نقشه ژئوپلیتیک خاورمیانه عربی دچار دگرگونی شود.»

حال با توجه به حقایق بالا، آنچه خاورمیانه و جهان در زمینه روابط بین‌الملل در آینده به خود خواهند دید چنین خواهد بود: در خاور دور آمریکا که رشد اقتصادی چین، رقیب خود در دهه آینده را نمی‌تواند ببیند، به بهانه تولید سلاح‌های کشتار جمعی از سوی کره شمالی و ضرورت وحدت دو بخش این شبه جزیره احتمالاً جنگی سرکوبگر بر کره شمالی تحمیل خواهد نمود که چنین، مدعی ضرورت الحاق جزیره فرمز به خاک اصلی نخواهد توانست نسبت به این پدیده، که آن را تجاوزی امپریالیستی معرفی خواهد کرد، آرام بماند و لذا به کمک کره شمالی خواهد شتافت و پیامدهای آن را به ناگزیر تحمل خواهد کرد.

در خاورمیانه همه عوارض و آثار پیمان‌های تحمیلی برایان طبیعی یعنی پیمان‌های گلستان، ترکمنچای و قرارداد پاریس در رابطه با افغانستان، به دنبال یک سری بحران و جانش از میان خواهد رفت و آمریکا و حتی اروپا نسبت به احیای مجدد ایران در قاره ژئوپلیتیک طبیعی خود (فلات ایران) تمکین خواهند نمود؛ و نیز عوارض پیمان تحمیلی سایکس-پیکو (۱۹۱۶) نیز منقضی خواهد گردید و با این ترتیب صلح و ثبات در خاورمیانه و حوزه خلیج فارس جایگزین بحران و بی‌ثباتی خواهد شد.

پی نوشت‌ها:

- ۱- شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل تألیف جان پلاماتز ترجمه دکتر حسین بشیریه.
- ۲- هیچکس جرأت ندارد ... تألیف گاری آلن ترجمه دکتر عبدالخلیل حاجتی.
- ۳- روند سلطه گری، تألیف استفن آمبروز، ترجمه احمدتابنده.
- ۴- کتاب سیاست و استعمار در خاورمیانه تألیف اینجانب.
- ۵- آشنایی با علم سیاست، جلد اول، تألیف کارلتون کلایمرودکی، توتون جیمز آندرس، کارل کویمپی کریستول، ترجمه بهرام ملکوتی.